فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc196988871)

[پیشگفتار 2](#_Toc196988872)

[مقدمه ششم؛ یک سؤال اساسی 2](#_Toc196988873)

[پاسخ به سؤال 3](#_Toc196988874)

[فرضیه اول 3](#_Toc196988875)

[فرضیه دوم 4](#_Toc196988876)

[خلاصه مطلب 6](#_Toc196988877)

[خلاصه مطلب 7](#_Toc196988878)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

در تنبیه دوم به موضوع بسیار مهمی پرداخته شد و آن این بود که ادله حجیت خبر واحد غیر از احکام فرعی فقهی را هم شامل می‌شود یا خیر؟ که غیر از احکام فرعی فقهی هم طیفی داشت که بیان کردیم و وارد مقدماتی شدیم که ملاحظه کردید.

در مقدمات به پنج مقدمه را تاکنون گفته‌ایم. مباحث مهمی بود که در سرنوشت بحث و تحریر مصب نزاع و برخی هم روی چارچوب‌های آینده بحث و بعضی از آن‌ها هم روی ملاکات و مباحث محتوایی تأثیر داشت و آن‌ها را ملاحظه کردید.

# مقدمه ششم؛ یک سؤال اساسی

عبارت است از اینکه این گزاره‌های غیر انشائی و جمله‌های خبری حاکی از یک واقعیات در قرآن کریم، (فعلاً قرآن را ملاک قرار می‌دهیم) این اخباراتی که در قرآن کریم وارد شده است، اینها چه معنایی دارد؟ چه هدفی را تغییر می‌کند؟ برای چه این اخبارات آمده است؟ چه فلسفه‌ای دارد؟ چه نتیجه‌ای بر آن‌ها مترتب است؟ این یک سؤال جدی است که پیچیدگی‌های جدی در باب این گزاره‌ها و جمله‌های اخباری نه انشائی قرآن آمده است. این جمله‌های اخباری قرآن که دارای طیف وسیع و متنوعی است محل سؤال است از این نظر که بیان اینها برای چه مقاصدی است و چه آثاری بر اینها مترتب می‌شود؟

عین این سؤال البته در اخبارات روایات هم هست، آنچه در سما و عالم و در ابواب مختلف بحار از گزاره‌های اخباری وارد شده است آنجا هم البته این سؤال هست. جسته‌وگریخته این موضوع در مباحث مختلفی مطرح شده است و در این جلد دوم فقه پزشکی، مجموعه فقه معاصر هم یک فصلی دارد که تا حدی به این مبحث پرداخته شده است با نگاهی که آنجا هست و جاهای مختلفی هم بحث‌های متعددی مطرح شده است از جمله این سؤال که این اخبارات نه انشائات که در متون دینی و به ویژه در قرآن کریم وارد شده است، یک ارشاد محض است یا در آن یک مولویتی وجود دارد؟ اگر مولویتی وجود دارد، مولویت در اینها به چه معناست؟ در مقدمات اجتهاد و تقلید به نظرم این بحث را طرح کردیم.

این یک سؤال اساسی و کلیدی است و مثال‌های فراوانی هم دارد که مستحضرید که **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَی، أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی﴾**[[1]](#footnote-1)، **﴿إِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾**[[2]](#footnote-2)، **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾**[[3]](#footnote-3)، ده‌ها آیه درباره انسان هست که امر و نهی نیست که اقم الصلاة لا تشرب الخمر، بلکه ویژگی‌هایی را در باب انسان برشمرده است. ده‌ها آیه درباره انسان است که به حقیقت‌هایی اشاره کرده است یا به خلقت انسان اشاره کرده است، همان پنجاه شصت آیه‌ای که در مباحث تفسیری اینجا بررسی کردیم و ملاحظه کردید که ادوار انسان را بیان می‌کند؛ **﴿خَلَقَکُمْ أَطْوَارًا﴾**[[4]](#footnote-4) و آیات دیگر از این قبیل

یا در مورد آسمان و زمین است، سبع السماوات، ارضین السبع، سماء بروجاً اینها یک مجموعه و منظومه‌ای از گزاره‌های اخباری است که به ظاهر هم خبر از یک واقعیت‌هایی در این عالم و جهان هستی می‌دهد.

گروه دیگری از اینها که تکلیف آن‌ها روشن‌تر است، آن‌هایی است که مستقیم مربوط به خداوند یا قیامت یا نبوت است آن‌ها که می‌گوییم اصول اعتقادی است، آن‌ها مقداری واضح‌تر است گرچه آن‌ها هم به نحوی محل این بحث قرار می‌گیرند؛ **﴿هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾**[[5]](#footnote-5)، **﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَیٰ یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**[[6]](#footnote-6) و صدها آیه‌ای که درباره خداوند است، اوصاف خداوند هست، آخرت هست، قیامت هست، کم‌وبیش برزخ هست.

اینها طیف وسیعی از آیات قرآن است که بیان یک واقعیت می‌کند، امر واقعی را گزارش می‌کند، جمله، جمله اخباریه و خبریه است.

و نوع دیگری از این طیف گزارش احوال و امم سابقه است، این خبر شد، این خبر بود در قرآن اینها بیان شده است.

ما از منظر فقهی که نگاه کنیم آیاتی که عریان و به شکل مستقیم مدالیل فقهی دارد، ناظر به احوال و اعمال است، پانصد آیه است، هزار آیه است، با تفسیرهای مختلف مدالیل مصرح و التزامی، تعدادی از آیات است که رویکرد فقهی دارد که مستقیم یا شبه مستقیم درباره رفتارها سخن می‌گوید، جنبه فقهی و اخلاقی دارد، آن‌ها روشن است، آن‌ها مولوی است و در مقام مولویت تکالیفی را مقرر می‌فرماید از تکالیف الزامی و غیر الزامی، با اقسامی که دارد.

اما بخش عمده‌ای از قرآن گزاره‌های خبری است و جمله‌های توصیفی از واقعیاتی است که آن واقعیات از خدا و مسائل اصولی تا جامعه و جهان، انسان، گذشته و احیاناً آینده می‌آید.

این تقسیماتی که اینجا وجود دارد، برای چه بیان شده است و چه فلسفه‌ای را تعقیب می‌کند؟ بیان اینها برای این است که مثلاً ما به اینها علم پیدا بکنیم، علم پیدا بکنیم؟ باور پیدا بکنیم، یک فلسفه‌ای باید داشته باشد.

# پاسخ به سؤال

## فرضیه اول

آنچه مسلم است این است که انتخاب این پدیده‌ها در قرآن (به طور ویژه تمرکز بر قرآن داریم) از میان هزاران هزار و بی‌نهایت گزاره واقع‌نما، یک فلسفه‌ای دارد، قرآن کتاب علم نیست که بخواهد گزاره‌های علمی را بیان بکند، هر چه که در عالم تکوین و عالم طبیعت و انسان و جهان وجود دارد بخواهد اینها را برشمارد، اگر مقام، مقام بیان گزاره‌های علمی با نگاه علم بود، با نگاه اینکه بگوید این واقعیت وجود دارد، باید خیلی وسیع‌تر بشود و بی‌نهایت باشد، چون علم که تمام نمی‌شود، این قوانین حاکم بر عالم و جهان بی‌نهایت است و هر چه بشر جلو برود جای پیشرفت دارد و استکشاف آن‌ها و بیان آن‌ها بی‌نهایت است، قطعاً قرآن یک نگاه بیان واقع بما هو هو ندارد. این یک فرضیه است که پیشاپیش مردود است.

فرضیه اول در پاسخ به این سؤال این است که قرآن می‌خواهد واقعیت‌های موجود را با قطع‌نظر از پیامد دانش به عنوان شناخت طبیعی که عالم دنبال می‌کند در قرآن مطرح باشد. قطعاً این نیست.

یک حس کنجکاوی و تلاش برای شناخت در انسان وجود دارد با قطع‌نظر از هر پیامدی و می‌تواند در این میدان پیش برود و گزاره‌های بی‌نهایتی هم در اینجا هست. قرآن این‌جور بیانی که عاری از یک فلسفه ثانوی باشد و فقط بخواهد بیان یک حقیقت خارجی بکند، با قطع‌نظر از اهداف دیگر و پیامدهای روان‌شناختی و روحی، این نیست. این فرضیه را قاطعانه می‌توان کنار گذاشت.

پس اولین فرضیه این است که کسی بگوید قرآن در این اخبارات و توصیفات، صرفاً بیان واقع را بیان می‌کند بدون هیچ هدف خاص دیگری، البته این بیان واقع هدفی دارد و هدف این است که آدم چیزی را می‌فهمد و فهمیدن فی حد نفسه چیز باارزشی است مثل اینکه یک کتاب فیزیک، کتاب فلسفه و غیره نوشته می‌شود، قرآن هم ممکن است کسی به عنوان یک فرض بگوید این واقعیات را از این باب که در عالم حقیقتی را نشان می‌دهد، بیان کرده است، منتهی کشف حقیقت برای آدم‌ها، یک بار از طریق طرق عادی است و یک بار هم از این طریق است، خداوند می‌گوید من که خالق این عالم هستم می‌گویم این قوانین در خلقت و هستی و انسان و جهان و جامعه، وجود دارد.

این یک فرضیه است که علی القاعده مقبول نیست، علت هم این است که انتخاب این گزاره‌های خاص یک پاسخی می‌خواهد، اگر آن فرضیه باشد این انتخاب بی‌پاسخ و بی‌وجه است. این را باید کنار بگذاریم و باید یک فرض دیگر و راه دیگری را بپذیریم.

## فرضیه دوم

این است که بیان اینها یک غرضی دارد، از اغراض خاصی که قرآن دنبال آن هست یعنی غرض هدایتی در اینها هست، برای هدایت این واقعیات را بیان می‌کند و بدون این غرض، انتخاب این مسائل وجهی نداشت، اینکه ادوار خلقت را بیان می‌کند یا ویژگی‌هایی از انسان را بیان می‌کند از باب آن است که در آن هدایت او اینها مؤثر است. قاعدتاً یک غرض خاصی دنبال می‌شود. این اولین بحث است که میان این دو نظریه و فرضیه ما علی القاعده باید دومی را بپذیرم.

می‌گوییم آن که در قرآن است در ارتباط با هدایت باید باشد، اگر نباشد، خلاف این اطلاقات است، می‌فرماید **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾**[[7]](#footnote-7)، این اطلاق دارد، **﴿ذَٰلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** اطلاق دارد، آنجا بحث کردیم که یک استغراق است، باید همه اینها **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** است.

حتماً باید این دخالتی در هدایت بشر داشته باشد، استغراق این بعید نیست، اطلاق آن هم بعید نیست.

اینکه بگوییم بیان واقعیت می‌کند همانطور که کتاب علمی بیان واقعیت می‌کند، این بعید است. قاعدتاً یک نگاه ثانوی و اغراض ثانوی مترتبط با قرآن دارد و اطلاقی مثل **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** و امثال اینها بعید نیست که تمام اینها را بگیرد.

یعنی **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾**، **﴿کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی﴾** را نمی‌گیرد؟ حتماً می‌گیرد، این جمله برای هدایت است.

البته هدایت که می‌گوییم، آیات مراتب در آن دارد، **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ﴾** این اوج هدایت است، یک بسته‌ای است که هدایتگر در اوج است، همه‌اش این نیست، مراتب و درجات دارد و لذا می‌گوییم غرر آیات یعنی چه؟ اینجا بحث کرده‌ایم، نشان‌دهنده این است که مراتبی وجود دارد، ولی در هر صورت بیان اینها برای هدایت است، فلسفه هدایت بر همه اینها حاکم است.

اینکه بگوییم یک استطراداتی در قرآن آمده است، معاذ الله یک چیزهایی که از این اغراض ویژه هدایتگری برخوردار نیست، بلکه همان روح علمی بر آن حاکم است، می‌خواهد بیان یک واقعیت بکند که سماوات سبع است، ارضین سبع است، خلقت انسان از این مراحل عبور کرده است، می‌خواهد آن را بگوید و هیچ چیز خاصی در آن نیست، این بعید است.

مطلب دیگر این است که آیا اینها که برشمرده شده است به عنوان خاصِ خاص است یا یک جاهایی می‌شود گفت اینها را به عنوان نمونه می‌گوید یعنی یک نوع الغاء خصوصیت و تنقیح مناط بکنیم.

در بعضی جاها این می‌شود، بیان از آن منظر که می‌خواهد آیات خدا را بیان بکند ممکن است گفته شود آیات خاصی را به عنوان نمونه بیان کرده است و می‌خواهد انسان را هدایت بکند به سمت اینکه به جهان که نگاه می‌کنی، از منظر آیویت نگاه بکن، این جهان را آیه خدا بدان، نمونه هم این آیات را برمی‌شمارد.

فی‌الجمله این را بعید نمی‌دانیم که در مواردی که این قدر موضوعیت تام ندارد، نمونه‌ای را ذکر می‌کند می‌خواهد انسان را به سمتی ببرد که دید انسان به جهان با عینک استقلالی نباشد، عینکی باشد که اینها را مظاهر قدرت دیگری می‌بیند. **﴿إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْعَالِمِینَ﴾**[[8]](#footnote-8) و **﴿لَآیَاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ﴾**[[9]](#footnote-9) و امثال اینها.

منتهی این در جاهایی است که نمونه‌هایی را ذکر می‌کند که بگوید اینها آیات خداست، طبعاً آنچه در ظاهر قرآن نیست و بشر خلق می‌کند و نگاه به آن‌ها به عنوان آیه، به آن هم هدایت می‌کند و در این جهت مانعی ندارد.

اما در آنجا که الغاء خصوصیت می‌کنیم، پس یک فلسفه ثانوی دارد که بیان می‌کند تا ما را به جایی برساند، نه بیان علم واقعی که این به این شکل است، می‌خواهد بگوید این اتصال به آنجا دارد و می‌گوید به بقیه هم این‌گونه نگاه کنید. پس این یک فلسفه ثانوی در آن اعمال شده است و این بعید نیست اگر مطرح شود.

# خلاصه مطلب

این چون در مباحث آینده تأثیر دارد در مقدمه مستقلاً به آن می‌پردازیم.

اینجا است که اگر از این مقدمات عبور کنیم و بپذیریم که بیان قواعد حاکم بر عالم و جمله‌های اخباری و توصیفات واقع‌نما در قرآن، فقط برای بیان آن واقع، بما هو هو نیست، بلکه یک غرض ثانوی هدایت دارد ولو یک جا الغای خصوصیت هم بشود ولی یک چیز پیوست دارد و غرض این است که این ذکر می‌شود به عنوان امری که در مسیر هدایت انسان مؤثر است، علی الاصول باید این مقدمه را بپذیریم، یعنی بیان این برای این است که در مسیر راهبری و هدایت‌گری انسان این گزاره‌ها مؤثر است؛ یا به طور خاصِ خاص، آن‌طور که اینجا آمده است، یا احیاناً یک جاهایی الغاء خصوصیت می‌کنیم ولی بیان آن برای نقش هدایتگری است که در اینجا وجود دارد.

اگر این مقدمه را پذیرفتیم این سؤال مطرح می‌شود که این امر واقعی و گزاره واقع‌نما، گفته شده است برای هدایت انسان، این یک حلقه واسط و یک پیوست می‌خواهد، چگونه این در هدایت انسان اثر می‌گذارد؟ این گزاره‌های واقع‌نما در هدایت انسان اثر بگذارد، در هدایتگری انسان اثر بگذارد؟

این وقتی می‌شود که پیوند این گزاره‌ها با ما برقرار بشود، به گونه‌ای با این اتصال داشته باشیم. من می‌خواهم راهبری و هدایت بشوم، این قضایا هم گفته شده است، این قضایا که فی حد نفسه که در عالم نفس الامر هدایتگر نیست، هدایتگری آن وقتی است که تبدیل به یک شناختی و اعتقادی و معرفتی بشود و یک تأثیر روان‌شناختی بگذارد.

در مقام تخاطب و راهنمایی تشریعی این‌ها را برای آدم بیان کرده است، اگر آن بیان نفی الامری است که ربطی به علم و معرفت و شناخت و احوال روحی و روان‌شناختی من ندارد، برای چه به من می‌گوید؟ باید گفت کتاب علم است و از آن گذشتیم. اینکه گفته است برای این است که به گونه‌ای این گزاره با من ارتباط برقرار می‌کند. این گزاره از نظر روحی و روان‌شناختی با امن ارتباط برقرار می‌کند. اگر این نباشد، وجه این که بگوییم چرا این در قرآن این آمده و یا نیامده است، چرا روی این تأکید شده است یا نشده است، سخت است.

یا در دین، قرآن را توسعه بدهیم در مجموعه آیات و روایات، بگوییم این که بیان می‌شود، در روایات ممکن است بگوییم امام یک چیزهایی امام از حیث فرد بشری بیان می‌کند که آن ارشاد به امر عقلایی و عقلی است که اصلاً آنجا مقام تشریع و هادی بودن و دین در آن مدنظر نیست کما اینکه در روایات پزشکی بعضی این‌جور گفته‌اند.

آنکه از حیث دین برمی‌گردد، از حیث مشرع و شارع و هادی بودن برمی‌گردد و ذکر می‌کند با این منظر و با این حیث، این باید یک جوری با من ارتباط برقرار بکند. بیان یک هدایت تکوینی، بعید است باشد که بگوید در عالم تکوین است، این کافی نیست، آن که در متن دینی می‌آید، یک جوری با تو ارتباط برقرار می‌کند.

این هم یک مطلب که اگر این را بپذیریم، در واقع این دو سه مرحله را عبور می‌کنیم و به آن سؤال دقیق‌تر می‌رسیم.

پس؛

۱- این بیان، برای بیان واقع بما هو هو است یا یک جهت خاص ویژه‌ای دارد؟ به نظر می‌رسد یک جهت خاص و ویژه‌ای دارد که مربوط به هدایت تشریعی است.

۲- اگر با این پیوست و نگاه هدایت تشریعی این گزاره‌ها را بیان می‌کند، این وقتی محقق می‌شود که این گزاره در جان و دل انسان و روح و روان انسان یک رابطه‌ای برقرار بکند، رابطه الزامی یا غیر الزامی، بالاخره این شناخت باید در هدایت من یک تأثیری بگذارد.

اگر این دو مقدمه را پذیرفتیم باید نتیجه بگیریم که غیرمستقیم هر گزاره اخباری و هر جمله اخباری مطرح شود یک حکمی آنجا وجود دارد، از این نظر بود که می‌گفتیم به یک معنا همه قرآن یک فقه است، یک حکمی وجود دارد یعنی خدا می‌گوید به اینها آگاه باش، یا اعتقاد داشته باش، توجه داشته باش، یک چیزی ضمیمه اینها است، یک حکم فقهی پیوست همه این آیات حتی غیر از آیات احکام است.

آیات الاحکام مستقیم می‌گوید **﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَیٰ غَسَقِ اللَّیْلِ﴾**[[10]](#footnote-10)، این یک خطاب در مقام مولوی برای بعث و زجر است، اما آنجا که می‌فرماید؛ **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی﴾**، **﴿إِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾**، **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ﴾**[[11]](#footnote-11)، **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾**، اینها مستقیم نمی‌گوید این کار را بکن، این کار را نکن ولی یک هدفی در بیان اینها هست و آن هدایت است و هدایت هم نمی‌شود مگر اینکه اینجا یک بعث و زجر مخفی وجود داشته باشد.

حداقل این است که می‌گوید این را بدان، برای اینکه دانستن این تو را کنترل می‌کند، یک تاثیرات در مقام اصلاح نفس یا اصلاح جامعه و امثال اینها می‌گذارد، ولو یک جاهایی الغاء خصوصیت بکنیم و بگوییم نمونه‌های دیگر هم همین‌طور.

این مطالبی است که سابق هم بیان شده است و الان گفتیم یک مقدار منقح‌تر بیان کردیم و برگه‌های تکمیلی بر آن افزودیم.

# خلاصه مطلب

۱- این است که بیان گزاره‌های خبری در متون دینی، علی الاصول با بیان گزاره‌ها در متون علمی تفاوت دارد

۲- این است که این تفاوت در فلسفه راهبری و هدایت‌گری است

۳- اینکه اگر در منظومه هدایتگری اینها قرار گرفتند، این باید با انسان یک رابطه‌ای برقرار بکند.

۴- این است که این ارتباط که می‌خواهد برقرار بکند (انواع آن را خواهیم گفت) اینجا حتماً باید یک ترغیبی، تشویقی، تحریزی، منعی، بعث، زجری وجود دارد.

1. . سوره علق، آیات ۶ و ۷ [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره احزاب، آیه ۷۲ [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره معارج، آیه ۱۹ [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره نور، آیه ۱۴ [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره توحید، آیه ۱ [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره حشر، آیه ۲۴ [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره بقره، آیه ۲ [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره روم، آیه ۲۲ [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره آل‌عمران، آیه ۱۹۰ [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره اسراء، آیه ۷۸ [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره عصر، آیه ۲ [↑](#footnote-ref-11)